

## بررسی مناسبات علویان و زبیریان در عصر حسنین (ع)

علی سرافراز<sup>۱</sup>

### چکیده

خاندان بنی هاشم و آل زبیر از مهم ترین و تأثیرگذارترین خاندان‌های عرب در تحولات سیاسی - اجتماعی تاریخ صدر اسلام بودند. از بزرگان این دو خاندان، حضرت علی (ع) و زبیر بن عوام دو صحابه برجسته پیامبر (ص) بودند که دوشادوش رسول الله (ص) در حوادث و غزوات عصر نبوی حضور فعالانه و همراه با جانبازی در راه اسلام داشتند. هرچند که بعد از رحلت پیامبر (ص) و بویژه در زمان خلافت حضرت علی (ع)، دو خاندان دچار اختلاف شدند؛ ولیکن از تأثیرگذاری آنها در تحولات سده نخست هجری نکاست. فرزندان حضرت علی (ع) و زبیر بن عوام نیز با یکدیگر رابطه دو سویه‌ای داشتند. در دوره حسن بن علی (ع)، رویارویی ایشان با عبدالله بن زبیر بیشتر به درگیری‌های لفظی منجر شد و رویکرد خصمانه داشت. در دوره حسین بن علی (ع)، هرچند ایشان و عبدالله بن زبیر دشمن دارای مشترک یعنی امویان بودند؛ ولیکن ابن زبیر ضمن نزدیکی به خاندان بنی هاشم، در پی تصاحب قدرت بود. این پژوهش بر آن است با تکیه روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به زوایای مناسبات حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) با عبدالله بن زبیر پرداخته و تعاملات و تقابلات آنها را با حاکمیت وقت یعنی امویان روشن نماید.

واژه‌های کلیدی: امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، عبدالله بن زبیر، امویان، علویان، آل زبیر.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ تشیع

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۱۷

پس از شهادت حضرت علی (ع)، امامت شیعیان به فرزند ایشان حسن بن علی (ع) رسید. برخی از مورخان برای علی (ع) یازده پسر و هفده دختر ذکر کرده‌اند که پنج تن از آن‌ها به نام‌های: حسن، حسین، محسن، ام کلثوم و زینب از فاطمه دختر رسول خدا (ص) بودند. (مقدسی، بی تا: ۵/۷۲) که به لحاظ مقام و موقعیت معنوی و پایگاه اجتماعی بر سایرین برتری داشتند. بلاذری در باب حسن بن علی (ع) آورده است که او شباهت زیادی به جدش رسول خدا داشت و از شخصیتی بخشنده، مهربان و بردبار برخوردار بود و پیامبر او را سید جوانان بهشت نامید. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/۷) همچنین در مورد حسین بن علی از پیامبر (ص) نقل کرده که: «حسین از من است و من از حسینم. کسی که حسین را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد». (همان: ۱۴۶). این مورخ کنیه حسین (ع) را ابی عبدالله دانسته و نوشته است که ایشان شجاع و بخشنده و به جدش رسول خدا شباهت داشت و پیامبر به او لقب شبیر داد. (همانجا) گردیزی نیز در شأن پسران فاطمه و علی از قول رسول اعظم نوشته پیامبر به این دو پسر و پدرشان گفتند: «ان هذین سید الشباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما». (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۳۱)

در دوره مورد بحث این پژوهش، ارتباط اصلی علویان با آل زبیر بود که این لقب بر فرزندان زبیر بن عوام در تاریخ نسبت داده می‌شد. زبیر دارای ده فرزند به نام‌های: عبدالله، عروه، مصعب، منذر، عمر، عبیده، جعفر، عامر، عمیر و حمزه بود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲/۵۱۳). بلعمی راجع به اولین فرزند زبیر حکایتی را آورده است که ذکر آن به شناخت بهتر عبدالله زبیر کمک خواهد کرد. او می‌نویسد: اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر همسر زبیر بن عوام بود. چون زبیر به مدینه آمد پس از مدت کوتاهی فرزندش عبدالله متولد شد و مسلمانان بسیار خوشحال شدند چراکه همان روزها یهودیان مدینه شایعه کرده بودند که ما مسلمانان را جادو کرده‌ایم و زین پس آن‌ها صاحب فرزندی نخواهند شد و با تولد عبدالله بعنوان اولین فرزند پسر در مدینه در میان مسلمانان، یهودیان دروغگو شمرده شدند و پیش بینی پیامبر اسلام که فرموده بود این خبر دروغ است و نسل مسلمانان زیاد خواهد شد بوقوع پیوست. (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/۸۲)

پس از ختم غائله جمل در سال ۳۶ هجری و به قتل رسیدن زبیر بن عوام، پسرش عبدالله در حالیکه زخمی بود مخفیانه به بصره گریخت. وی در آنجا بنا به خواهش عایشه مورد عفو علی (ع) قرار گرفت و سپس همانطور که خاله‌اش عایشه ملزم به ترک عراق و رفتن به مدینه شد، عبدالله نیز به مدینه رفت و مقیم آنجا شد. در فاصله جنگ



جمل تا فوت معاویه در سال ۶۰ هجری، گزارش‌های مختصری راجع به مناسبات خاندان علی (ع) و زبیر داده شده است که در این پژوهش به آن می‌پردازیم.

حضرت علی (ع) و پسرانش در صدد مقابله با فتنه گران بنی امیه به سرکردگی معاویه برآمدند؛ ولی به علل سیاسی و عدم وفاداری مردم عراق سرانجام علی نیز پیش از آنکه کار معاویه را یکسره نماید در سال چهلیم هجری به شهادت رسید و نقشه‌اش ناکام ماند. با بیعت مردم عراق با پسرش حسن، امید می‌رفت که معاویه سرکوب گردد؛ ولی چندماه از خلافت حسن نگذشته بود که کوفیان همچنان که خوی آن‌ها بود وی را تنها گذاشتند و معاویه یکه تاز میدان شد. سرانجام پس از انعقاد پیمان متارکه جنگ، معاویه زمام امور را به دست گرفت و امام حسن مجبور به ترک عراق و رفتن به مدینه شد.

### روابط ابن زبیر با حسن بن علی (ع)

برخی از منابع تاریخی گزارش می‌دهند که عبدالله در جریان حکمیت در اردوگاه معاویه بود. همین که مذاکرات حکمین به پایان رسید، عمر و عاص و ابو موسی اشعری در دومه الجندل تصمیم گرفتند تا نتیجه را به سمع و نظر مردم برسانند. در این میان عبدالله بن زبیر به همراه مغیره بن شعبه، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و عاص و عبدالرحمان بن حرث بن هشام مخزومی به جمع حامیان معاویه و عمر و عاص پیوسته و از نظر سیاسی در جبهه مخالف علی (ع) بودند. (ابن جوزی، ۱۳۹۰: ۱۴۱؛ منقری، ۱۳۸۲: ۵۴۱-۵۴۰)

ابن جوزی در تذکره الخواص، در خصوص روابط علویان و ابن زبیر آورده است که: روزی عبدالله بن زبیر به عبدالله بن جعفر گفت: بخاطر داری آن روزی که من و تو و ابن عباس با رسول خدا دیدار کردیم، پیامبر ما را سوار کرد و تو را وا گذاشت! (ابن جوزی، ۱۳۹۰: ۲۶۰) گزارش مذکور حاکی از وجود احساسات خصمانه و مجادله‌های گاه به گاه زبیریان با علویان است که منجر به درگیری‌های لفظی می‌شده است.

ابن ابی الحدید نیز گزارش مشابه‌ای از دیدار حسن بن علی و ابن زبیر در مجلس معاویه نقل کرده که دقت در آن به کشف نوع روابط آن‌ها منجر می‌شود. وی نقل می‌کند که روزی حسن بن علی بر معاویه وارد شد، عبدالله بن زبیر و ابو سعید پسر عقیل در مجلس معاویه حضور داشتند. هنگامی که حسن بن علی (ع) وارد شد معاویه پرسید: ای ابا محمد! علی و زبیر کدام یک بزرگ‌ترند؟ حسن گفت: آن دو از نظر سنی به هم نزدیک بودند اما امیرالمؤمنین



علی که رحمت خدا بر او باد از زبیر بزرگ‌تر محسوب می‌شدند. عبدالله بن زبیر به سخن درآمد و گفت: و خدای زبیر را رحمت کند! حسن بن علی به سکوت توأم با تبسمی بسنده کرد. اما ابو سعید فرزند عقیل نتوانست خود را کنترل کند و گفت: ای عبدالله! چه چیز باعث برانگیختگی تو شد؟ عبدالله گفت: حسن برای پدرش طلب رحمت کرد و من نیز برای پدرم. ابو سعید گفت: آیا تو زبیر را مانند علی می‌دانی؟ این سخن را رهاکن، علی مردم را به امری دعوت می‌کرد که خود در آن امام و پیشوا بود؛ ولی زبیر مردم را به امری دعوت می‌کرد که ریاست و پیشوایی آن به عهده زنی بود و آنگاه که در جبهه رو در رو شدند. زبیر پیش از آنکه حق معلوم شود بگریخت همان وقت هم مردی او را به چنگ آورد و کشت که اگر با وی مقایسه‌اش می‌کردی یک وجب زبیر هم نبود. این چنین مردی سر زبیر را برید و لباسش را غارت کرد. سپس سر بریده او را برای علی به ارمغان برد؛ اما علی همچنان که عادت او در رکاب پسر عمش رسول خدا بود مقاومت کرد و پیشتاز بود. پس خدای علی را مورد رحمت خویش قرار دهند نه زبیر را. عبدالله بن زبیر گفت: بخدا سوگند اگر کس دیگری جز تو این سخنان را بر زبان می‌راند می‌دانستم با او چه می‌کردم! سپس پسر عقیل گفت: آن کس که تو به ساحتش جسارت ورزیدی بزرگوارانه از تو و کلامت روی گردانید (منظور حسن بن علی بود) لذا من مجبور شدم به جای او سخن بگویم. سپس معاویه ابو سعید را از سخن گفتن بازداشت و همگان سکوت کردند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۲: ۱۲۹ - ۵/۱۲۸)

گزارش فوق نشان دهنده‌ی روابط خصمانه و نهفته‌ای بود که هر از گاهی به مناسبتی بروز می‌کرد. به قول یکی از پژوهشگران معاصر، ابن زبیر نمی‌توانسته کینه و حسد خود را نسبت به بنی هاشم مخفی کند و شاید این امر برای آن بود که در جنگ جمل سی هفت زخم خورده بود. (فلاح زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۳) همچنین از قول ابن عباس نقل شده است که «ابن زبیر جگر مرا سوراخ کرده است». (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ۳۹۷) و این نهایت تعبیری است که از یک فرد نسبت به دشمنش می‌توان به زبان آورد و به دنبال این سیاست خصمانه بود که برخی از بنی هاشم جوار بنی امیه و یزید را به جوار عبدالله بن زبیر ترجیح دادند و به نظر می‌آید که این احساس تنفر نسبت به هم از دعوای عبدالله و عایشه با علی (ع) و کینه‌های حاصل از جنگ جمل باشد و به همین سبب بود که ابن عباس مردم را به دوری از آل زبیر دعوت می‌کرد و می‌گفت: «آنان مردم را به جهنم دعوت می‌کنند». (بلاذری، ۱۹۸۸: ۶/۳۵۱) و در مقابل نیز اسماء دختر ابوبکر، مادر عبدالله، آل زبیر را به کناره‌گیری از بنی هاشم فرا می‌خواند. (همان: ۴/۵۵) به این ترتیب می‌بینیم که در این مقطع، بزرگان هر دو خاندان، فرزندانشان را از نزدیکی به هم برحذر می‌داشتند و طبعاً در این میان، هیچ کس انتظار روابط حسنه‌ای در میان آن‌ها نداشت.



در هر حال باتوجه به گزارش‌هایی که بیان شد حسن بن علی (ع) با توطئه و تحریک و دستور معاویه در سال پنجاه هجری در مدینه در سن ۴۸ سالگی توسط همسرش جعده دختر اشعث بن قیس مسموم و در قبرستان بقیع مدفون شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱۱۱ - ۱/۶۸) و بدین سان مناسبات علویان و زبیریان در زمان حسین بن علی (ع) پی گرفته شد.

### عبدالله بن زبیر و حسین بن علی (ع)

معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و به فرزندش یزید در خصوص تنی چند از فرزندان صحابه از جمله حسین بن علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر توصیه‌هایی کرد. (ابوحنفیه دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۵) یزید چون خلیفه شد به رغم توصیه پدرش در مدارای با حسین (ع) تمام همتش این بود که از مخالفتش بیعت بگیرد؛ لذا نامه‌ای به والی خود در مدینه نوشت و او را الزام کرد که فوراً از آنان بیعت بستاند. (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۳۳۹؛ یعقوبی، بی تا: ۲/۲۴۰)

از آنجا که حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر در قضیه عدم بیعت با یزید تقریباً در موقعیت واحدی بودند و اشتراک مواضع داشتند و قرائن نشان می‌دهد که اهتمام یزید بیشتر بر بیعت گرفتن از این دو نفر بوده است بدون تردید مقایسه مواضع و رفتارها و برخوردهای آنان در این مسئله ما را در شناخت بهتر شخصیت، اهداف و همچنین ارزیابی حرکت هر کدام یاری خواهد کرد.

پس از آنکه آن دو دانستند حاکم مدینه برای چه امری احضارشان کرده است، ابن زبیر از حسین بن علی (ع) پرسید چه تصمیمی داری؟ و حسین بن علی (ع) اینگونه پاسخ داد: همین ساعت جوانانم را جمع می‌کنم و به نزد او خواهم رفت وقتی به در دارالاماره رسیدم از آنان می‌خواهم آنجا را محاصره کنند و سپس داخل می‌شوم (ابی مخنف، ۱۳۷۷: ۲۴) و ابن زبیر گفت من از اینکه داخل شوی بر تو می‌ترسم (همانجا) حسین اظهار داشت که داخل نمی‌شوم مگر اینکه قادر باشم اقدام آن‌ها را دفع کنم. (همانجا) لذا حسین همان طور که گفته بود عمل کرد. چون به نزد حاکم مدینه (ولید بن عتبه) رفت در مجلسی که مروان بن حکم نیز حضور داشت از او خواستند تا بیعت کند. امام خطاب به ولیدبن عتبه فرمودند: «ای‌ها الامیر! انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه بنا فتح و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمه معین للفسق و مثلی لایبایع مثله ولكن نصب و تصبوح و نظر و تنظرون اینا احق بالخلافه و البیعه». (حسینی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۶) سپس امام



فرمود که چون بیعت امثال من در پنهانی کفایت نمی‌کند، وقتی در میان مردم آمدی و آن‌ها را به بیعت فراخواندی مرا نیز بخوان تا کار به انجام رسد. ولید پذیرفت؛ اما مروان بن حکم که ظاهراً به خلق و خوی حسین بیشتر آگاه بود به ولید توصیه کرد که نگذارد حسین (ع) خارج شود؛ الا اینکه بیعت کند و گرنه گردنش را بزند حسین برخاست و خطاب به او گفت: ای پسر زن چشم کبود، تو مرا می‌کشی یا او؟! به خدا سوگند دروغ گفتمی و خطا کردی و پس از این برخود تند برخاست و به خانه خود رفت. (ابن جوزی، ۱۳۹۰: ۳۱۸؛ ابومخنف، ۱۴۰۴: ۸۱ - ۸۰)

ابن زبیر نیز به خانه رفت و از رفتن به نزد ولید (حاکم مدینه) خودداری و تعلل ورزید تا اینکه برادرش جعفر را فرستاد و به ولید گفت: امروز را از عبدالله دست بردارید او خودش خواهد آمد. چون روز به پایان رسید، شبانه همراه برادرش از بیم تعقیب نیروهای ولید از بیراهه به مکه گریخت. (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۸۲۸؛ ابوحنفیه دینوری، ۱۳۷۰: ۲۲۸؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۲۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۴) وقتی به مکه رسید به خانه خدا پناه برد و گفت: من پناهنده خانه خدایم و یکروز زودتر از حسین از مدینه خارج شد (طبری، ۱۳۶۸: ۲۹۰۹) و ظاهراً از آن جهت که از ترس تعقیب نیروهای ولید سریع‌تر حرکت کرده و هم اینکه دو نفر بیش تر نبوده‌اند قبل از حسین (ع) به مکه رسید.

حسین (ع) با فرزندان و برادران و برادرزادگان و بیشتر افراد خاندان خویش بجز محمد حنفیه (طبری، همان: ۲۹۱۰) از مدینه خارج و از راه اصلی عازم مکه شد (ابن اثیر، همان: ۱۶؛ طبری، همان) و توصیه مسلم بن عقیل مبنی بر رفتن از جاده فرعی آنگونه که ابن زبیر رفته بود مورد موافقت ایشان قرار نگرفت. (ابن اعثم، همان: ۸۳۶) ابن زبیر وقتی به خانه خدا رسید خود را عائد البیت نامید و سخت مشغول عبادت و طواف و قیام و قعود شد. (ابن مسکویه، ۱۳۶۶: ۲/۳۹) و خواست تا از حرمت حرم استفاده کند و خود را از تعرض یزید و کارگزارانش در حجاز مصون بدارد.

مسعودی معتقد است که انگیزه ابن زبیر از عبادت‌های طاعت فرسایش در جوار خانه خدا برای حرص خلافت بود و او به زهد و عبادت تظاهر می‌کرد. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۷۲) ابن عباس زمانی که توسط ابن زبیر تبعید گردید در سخنانی علیه او گفت: با عمل آخرت دنیا را می‌طلبی و در عین حال که پوست بز می‌پوشد زیر آن دل‌های گرگان و پلنگان نهفته است. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۴: ۸/۲۴۸) از طرفی وقتی حسین (ع) به مکه رسید، در شعب علی (ع) قرار گرفت و مردم گروه گروه به نزد او می‌آمدند و گرد او حلقه می‌زدند و عبدالله بن زبیر را ترک می‌کردند و این در



حالی بود که پیش از آمدن حسین بن علی گرد او جمع می‌شدند لذا این قضیه ابن زبیر را سخت مکدر ساخت و پی برد تا زمانیکه حسین در مکه مقیم باشد مردم به او توجهی نمی‌کنند. (ابوحنفیه دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۸)

قدر مسلم آن است که حسین (ع) از پناه بردن به خانه خدا و استفاده کردن از حرمت حرم، امتناع می‌نموده اگر چه ممکن است در علت این کار عقاید و نظرات مختلف ابراز شود؛ ولی روایات و عملکرد حسین (ع) جای اختلاف نظر در خودداری ایشان از پناهنده شدن به خانه خدا باقی نگذاشته است. بیشتر روایات تصریح می‌کند ابن زبیر از جمله کسانی بود که به حسین (ع) پیشنهاد کرد مکه را ترک نکند و به کوفه نرود. (ابومخنف، ۱۳۷۷: ۸۶؛ ابوحنفیه دینوری، همان: ۲۴۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۳۸) مورخان آورده‌اند ابن زبیر همزمان هم حسین (ع) را از رفتن به کوفه باز می‌داشت و هم بطور ضمنی تشویق به رفتن به عراق می‌کرد به طوریکه وقتی حسین (ع) تصمیم خود را مبنی بر خروج از مکه و رفتن به عراق را به اطلاع ابن زبیر رساند وی گفت: اگر من هم در کوفه پیروانی مثل دوستداران شما در عراق داشتم از رفتن به آنجا صرفنظر نمی‌کردم. ولی بلافاصله ترسید که حسین (ع) از نیت او آگاه شود گفت: البته اگر در حجاز هم بمانی و نقشه‌ات را اینجا عملی کنی با تو مخالفت نخواهد شد «ان شاءالله» سپس از نزد امام خارج شد. وقتی ابن زبیر بیرون رفت حسین (ع) گفت: «برای این مرد چیزی از دنیا محبوب‌تر از خروج من از حجاز نیست. او خوب فهمیده که با وجود من در مکه هیچ قدرتی برایش باقی نخواهد ماند و مردم او را با من برابر و هم شأن نمی‌دانند لذا دوست دارد من از مکه بروم تا اینجا (مکه) برای او خالی باشد». (ابومخنف، ۱۳۷۷: ۸۶؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۵۶)

البته حسین (ع) صرف نظر از توصیه یاران و نزدیکان و رقیبانی چون ابن زبیر برای ماندن در مکه خود اشاره می‌کند که اگر در لانه کبوتری هم باشم بنی امیه مرا خارج می‌کنند و تصمیم خود را در مورد من به اجرا خواهند گذاشت (ابومخنف، ۱۳۶۷: ۱۵۲) و تصریح کرده است که کشته شدن دورتر از حرم خدا بهتر از به قتل رسیدن نزدیک به حرم است حتی یک قدم. (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۸۶۸؛ ابومخنف، همان: ۱۵۲)

از طرفی حسین بن علی (ع) به خود ابن زبیر نیز از پناهنده شدن به خانه خدا هشدار داده بود چنان که ابومخنف آورده است که در آخرین گفتگویی که بین حسین (ع) و ابن زبیر صورت گرفت، ابن زبیر از حسین بن علی خواست در مکه بماند ایشان به وی گفتند: پدرم (علی) به من گفتند: «همانا قوچی در مکه خواهد بود که حرمت آنرا می‌ریزد» و من نمی‌خواهم آن قوچ من باشم». (ابومخنف، همان: ۱۵۲) در همین رابطه ابن کثیر از سلمان



فارسی نقل کرده که گفت: این خانه (کعبه) به دست مردی از آل زبیر به آتش کشیده می‌شود. (ابن کثیر، ۱۳۵۱: ۸/۳۴۱) همین طور در قضیه محاصره عثمان در مدینه، عبدالله بن زبیر از عثمان خواست تا به واسطه اسب‌هایی که آماده کرده است به مکه برود ولی عثمان گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «قوچی از آنجا ساکن می‌شود به نام عبدالله، گنااهش به اندازه همه مردم است». (ابن کثیر، همان: ۳۴۰)

آنچه از این گزارش‌ها مستفاد می‌شود این است که حسین (ع) پناهنده شدن به خانه خدا را صحیح نمی‌دانست. ولی ابن زبیر به توصیه او توجهی نکرد. چنان که حسین (ع) با رفتن به عراق خود را از مکه دور ساخت؛ ولی ابن زبیر در خانه خدا پناه گرفت و در طول مدت پناهندگی اش سه بار برای دفع فتنه او به خانه خدا حمله شد و حرمت حرم شکسته و حتی دو بار کعبه را ویران کردند. از آنجا که بی رغبتی مردم از بیعت با یزید بدلیل عدم موقعیت قابل توجه و بی قیدی و عدم پایبندی به احکام شریعت بود، قاعدتاً گرایش مردم به طرف فرزندان شایسته و صالح و خوشنام صحابه بزرگ معطوف می‌گردید لذا ناگفته پیداست که رقیب اصلی پسر زبیر در نظر مردم برای زمامداری اسلامی، حسین بن علی بود که هم به لحاظ شرافت خانوادگی بر پسر زبیر فضیلت داشت و هم از آن نظر که قبل از وی پدر و برادرش برای مدتی هر چند کوتاه خلافت کردند بیش از ابن زبیر شانس خلافت داشت.

علاوه بر این نباید از نظر دور داشت که کینه‌های دیرین ابن زبیر به بنی هاشم و آل علی چندان سطحی نبود که به سادگی فراموش شود. با آنکه شخصیت حسین (ع) برای ابن زبیر غیر قابل تحمل بود و به گفته ابومخنف وجود حسین (ع) در نظر او ناگوارتر از هر کس بود (ابومخنف، ۱۳۶۷: ۸۸) لکن وقتی حسین (ع) به مکه رفت و مردم به ایشان روی آوردند ابن زبیر علیرغم آنکه از حضور ایشان ناخرسند بود ولی هرگز نگرانش را ظاهر نکرد و به نزد حسین آمد و شد داشت. (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۸۳۷؛ ابوحنفیه دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۳؛ ابومخنف، ۱۳۷۷: ۸۶) وی حتی در نماز به حسین (ع) اقتداء می‌کرد و در خدمت او می‌نشست و سخن او را می‌شنید. ضمن اینکه می‌دانست که با حضور حسین هیچ کس رغبت به بیعت با او نمی‌کند. (ابن اعثم، همان)

بدیهی است در چنین شرایطی هیچ امری برای عبدالله بن زبیر خوش تر از آن نبود که حسین (ع) از مکه خارج شود تا از یک طرف حجاز برای او خالی گردد و از طرف دیگر، چنان چه حسین (ع) قربانی بی وفایی و سست ایمانی مردم عراق شود، ابن زبیر تنها مدعی خلافت در برابر یزید باشد. لذا به گفته مسعودی، برای ابن زبیر، چیزی دل پسندتر از آن نبود که حسین (ع) از مکه خارج شود. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۵۶) و به گفته ابوالفرج اصفهانی، برای





عبدالله بن زبیر چیزی گران‌تر از بودن حسین در حجاز و چیزی خوش‌تر از رفتنش بسوی عراق نبود. (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ۱۰۸)

گزارش‌هایی در دست است که ابن زبیر به حسین گفته بود: اگر به عراق بروی کار شما بالا می‌گیرد و به مقاصدت می‌رسی. چرا تن به خواری باید داد و بنی امیه را تواضع باید نمود؟ آخر نه ما فرزندان مهاجرانیم و اینان فرزندان فاسقون؟ (ابومخنف، ۱۳۷۷: ۸۶؛ ابن اعثم، همان: ۸۶۷) و این روایت که ابن زبیر هنگام عزیمت حسین به عراق که به او گفته است: «من در حرم می‌مانم و مردم را برای تو جمع می‌کنم». (ابومخنف، ۱۳۶۷: ۱۵۲) نشان می‌دهد که او می‌خواست حسین (ع) را از جانب خویش اطمینان بدهد.

بدیهی است که نه تنها حسین بن علی (ع) بر نیت ابن زبیر واقف بود؛ بلکه حتی دیگر بزرگان بنی هاشم از جمله عبدالله بن عباس نیز کاملاً بدان آگاه بودند، زیرا هنگامی که حسین (ع) برای رفتن به عراق عازم بود سر راه ایشان ایستاد و سعی بسیار کرد تا او را از رفتن به عراق منصرف نماید ولی موفق نگردید و چون مأیوس و اندوهگین بازگشت در راه به ابن زبیر برخورد کرد و خطاب به او گفت: «ای پسر زبیر چشمت روشن! حسین به عراق رفت و حجاز برای تو خالی شد و سپس شعری را بدین مضمون خواند: ای پرستو که در خانه ای، فضا برای تو خلوت شد. تخم بگذار و چهچه بزنی و هر چه می‌خواهی دانه برچین. این حسین است که خارج می‌شود، پس شادمان باش». (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ۱۱۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۵/۳۸۴؛ ابومخنف، ۱۴۰۴: ۶۳؛ ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۸۶۹؛ ابوحنفیه دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۵؛ ابن جوزی، همان: ۳۲۲ - ۳۲۱) ابن عباس در جای دیگر در جواب نامه یزید راجع به ابن زبیر می‌گوید: «اما ابن زبیر مردیست بریده از ما، که هدفش و اندیشه‌اش را از ما پوشیده می‌دارد و کینه‌هایش از ما همچون آتش در چخماق است». (ابن جوزی، ۱۳۹۰: ۳۲۲ - ۳۲۱) و این تعابیر از عمق نقار بین دو خاندان حکایت می‌کند.

ابن اثیر یکی از دلایل رفتن حسین بن علی (ع) به عراق و ترک مکه را مزاحمت‌های ابن زبیر دانسته و می‌گوید: «این ابن زبیر بود که مزاحم حسین بن علی شده بود و موجب خروج آن بزرگوار گردید و تن به مهاجرت داد». (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۳۵۹) ولی این گفته چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چرا که صرف نظر از خلیقات حسین که با بدخواهان، به اقتضای شرایط مدارا می‌کرد و چنانکه پیش‌تر ذکر شد، قاطبه مردم مکه طرفدار ایشان بودند و اگر می‌خواست در مکه بماند ابن زبیر چاره‌ای جز تسلیم و رضا نداشت و از طرفی دعوت مردم عراق و نیز محاسبات



سیاسی و نظامی خود حسین (ع) و اهدافی که در این راه دنبال می‌کرد باعث رفتن به عراق و ترک مکه شد لذا این سخن ابن اثیر چندان دقیق نمی‌باشد.

یعقوبی آورده است که وقتی خبر شهادت حسین (ع) به ابن زبیر رسید حرص خلافت او را گرفت. (یعقوبی، ۱۳۷۹: ۲/۲۴۷) این تعبیر یعقوبی کاملاً صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا شهادت حسین بن علی (ع) از یک طرف تنفر مردم را نسبت به یزید تشدید نمود و از طرف دیگر با فقدان حسین (ع) ابن زبیر تنها مدعی در مقابل یزید بود که می‌توانست تمام نیروهای مخالف را بسوی خود جلب کند و به گفته فیاض از هیجانی که پس از واقعه کربلا در افکار مسلمانان پیدا شده بود بر علیه دشمن خود استفاده کرد. در صورتی که خود از دشمنان دیرینه آل علی بود. (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۵۶) ابن زبیر پس از شنیدن خبر شهادت حسین (ع) بین اهل مکه به سخنرانی پرداخت و ضمن آنکه کشتن حسین را بزرگ شمرد، اهل عراق بویژه اهل کوفه را مذمت کرد و در تعریف و تمجید از حسین (ع) گفت: بخدا قسم او از کسانی نبود که به جای قرآن آواز خوانی و به جای گریه از خوف خدا، ترانه خوانی و به جای روزه، شرابخواری و به جای یاد خدا، باسگان شکاری بازی کند و آن‌ها که حسین را کشتند بزودی چاه جهنم را ملاقات خواهند کرد. (بلاذری، ۱۳۹۸: ۳/۳۴؛ نویری، ۱۳۶۴: ۷/۲۳۹؛ ابن جوزی، ۱۳۹۰: ۳۵۷).

پژوهشگران معاصر در تحلیل مناسبات ابن زبیر و حسین بن علی (ع) معتقدند که آن دو در بدو حرکت علیه یزید دارای مواضعی مشترک بودند؛ ولی پس از رفتن به مکه، ابن زبیر در قبال حسین سیاستی زیرکانه در پیش گرفت از جمله برخی از این پژوهشگران می‌گویند که، ابن زبیر که فردی فرصت طلب بود با حسین بن علی در امتناع از اجابت درخواست معاویه مبنی بر پذیرش ولایتعهدی یزید همدلی کرده بود و ترغیب حسین برای رفتن به کوفه از طرف او بدلیل ریاکاری‌اش در دوستی با ایشان بود. چون می‌دانست که وقتی ایشان از سر راه کنار رود آنگاه او فرصتی استثنایی خواهد یافت. بنابراین ابن زبیر از سخنانش نسبت به حسین قصد خیرخواهی و دلسوزی نداشت. (دونالدسن، ۱۳۸۴: ۱۹۴؛ رسولی محلاتی، ۱۳۷۷: ۹۶)

شهیدی نیز مواضع مشترک ابن زبیر با حسین بن علی (ع) در قضیه عدم بیعت با یزید را قبول دارد، ولی می‌گوید که ابن زبیر پس از شهادت حسین (ع) فاجعه کربلا را دستاویزی برای نکوهش یزید ساخت و برای اینکه مردم در فقدان حسین با او بیعت کنند از قتل حسین (ع) استفاده و بهره برداری کرد. (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۹۹) زرین کوب نیز می‌گوید: وقتی خلافت یزید اعلام شد چنانکه معاویه پیش بینی کرده بود هم حسین (ع) و هم ابن زبیر هر دو از



بیعت با وی سر پیچیدند چرا که نه حسین مرد تسلیم و سکوت بود و نه ابن زبیر از آرزوی خلافت دست بر می داشت و این بود که پس از کشته شدن حسین (ع) نیز از این واقعه به نفع خود استفاده تبلیغاتی کرد. (زرین کوب، ۱۳۴۶: ۱۶۸-۱۶۷)

سمیره مختار لیشی پژوهشگر معاصر در کتاب مبارزات شیعیان می نویسد که شیعیان پس از فاجعه کربلا از ابن زبیر انتظار داشتند انتقام پیشوای شیعیان (حسین) را بگیرد به ویژه آنکه ابن زبیر و شیعیان در دشمنی با دولت امویان همداستان بودند ولی ابن زبیر نه تنها این کار را نکرد بلکه به جنبش توأبیین که خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود نیز کمکی مادی و معنوی نکرد تا سرانجام آن جنبش ناکام ماند. (مختار لیشی، ۱۳۸۷: ۳۴)

بدین ترتیب و باتوجه به آنچه که طبق اسناد و منابع تاریخی در صفحات پیشین گفته شد می توان چنین دریافت که حسین بن علی (ع) و ابن زبیر در بدایت امر هر دو علیه یزید موضع همسو داشتند. حسین (ع)، یزید را «رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه ملعن بالفسق و ... نامید». (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۸۱) و ابن زبیر نیز او را «مست شرابخواره» خواند. (مسعودی، بی تا: ۲۶۲) و هر دو، گروه مخالفی علیه یزید در مکه تشکیل دادند؛ ولی هر کدام اهداف خاص خود را داشتند. در این میان این طور به نظر می رسد که مراودات گاه به گاه ابن زبیر با حسین بن علی (ع) برای اطلاع از تصمیمات سیاسی ایشان بوده و رفتارها و سخنان مرموزانه ابن زبیر را باید مؤید همین معنا شمرد. چرا که ابن زبیر صرفاً در فکر خلافت و ریاست بود و در این میان برای نیل به مقصود، حسین بن علی (ع) را مانع و مزاحم خویش می دانست؛ اما به علت پایگاه فوق العاده حسین (ع) در میان مردم حجاز نمی توانست مکنونات قلبی خود را آشکار کند از این رو می کوشید تا مزورانه برخورد کند و از یک سو حسین (ع) را به ماندن در مکه و از سوی ایشان را به رفتن به عراق تشویق و ترغیب نماید.

در این میان به نقل از بلاذری تنی چند از علویان نیز با ابن زبیر بیعت کردند و دو تن از علویان از جمله عبیدالله بن علی بین ابی طالب و عبدالله بن جعفر با ابن زبیر دست بیعت دادند و خلافت وی را پذیرفتند. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۳۹) گرچه باتوجه به سوابق قبلی روابط این دو خاندان بویژه جنگ جمل و غیره، قبول این خبر قدری مشکل می نماید؛ ولی باتوجه به حضور عبیدالله بن علی در لشکر مصعب علیه مختار ثقفی بعید نیست که بنا به عللی این دو نفر علوی به زبیریان پیوسته باشند. شاید در این میان، قرابتی که بواسطه همسری سکینه دختر امام حسین (ع) با مصعب بن زبیر پدید آمده بود آنان را به اردوگاه زبیریان کشانده باشد.

## نتیجه گیری

پس از شهادت علی (ع)، زبیریان همچنان به رقابت و دشمنی خود با علویان ادامه دادند تا این که مسئله مرگ معاویه پیش آمد. در این مقطع، ابن زبیر با حسین بن علی (ع) ظاهراً همدلی نمود تا علیه یزید خروج کند؛ ولی در نهان حسین بن علی (ع) را رقیب خود می دانست و بر خلاف نظر دوستان و خیرخواهان حسین (ع) که ایشان را به ماندن در مکه سفارش می کردند، ابن زبیر ایشان را به خارج شدن از مکه و قیام علیه یزید توصیه می نمود.

به هر حال، از گزارش های منابع تاریخی راجع به مناسبات حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر مستفاد می شود که روابط آن دو صفایی نداشته است و پس از شهادت حسین (ع) که ابن زبیر بی رقیب ماند و شرایط سیاسی برایش مهیا شد در برابر یزید علم مخالفت برداشت و خود را خلیفه خواند. در سال ۶۴ هجری که مسئله فوت یزید پیش آمد، ابن زبیر به عنوان خلیفه از مردم حجاز و سپس عراق بیعت گرفت. با شهادت حضرت حسین (ع) و مرگ یزید، ابن زبیر یکه تاز میدان شد و به قدرت نمایی در عرصه سیاست پرداخت. ضعف مقطعی امویان و چنددستگی شیعیان پس از شهادت جانشوز حسین بن علی (ع) زمینه را برای حضور آل زبیر فراهم آورد. آنها با زیرکی و هوشمندی سیاسی توانستند در داخل خلافت امویان، حکومت برای خود ایجاد کنند و تا مدت ها برای خلافت مرکزی دردسر بیافرینند.

## منابع

ابن ابی الحدید، عبدالمجید (۱۳۷۲). *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.

ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.

ابن اعثم کوفی، احمد (۱۳۷۲). *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد بن مستوفی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

ابن جوزی، سبط (۱۳۹۰). *شرح فضایل خاندان نبوت*، ترجمه محمدرضا عطایی، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.



- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۴۰۸)، *العبر فی دیوان المبتدا و الخبر، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر*
- ابن عبدالبر قرطبی، یوسف (۱۳۲۸)، *الاستیعاب فی المعرفه الاصحاح، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.*
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۳۵۱)، *البدايه و النهايه فی التاريخ، قاهره: المطبعه السعاده.*
- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.*
- اصفهانى، ابوالفرج علی بن حسین (۱۳۳۹)، *مقاتل الطالبین، ترجمه جواد فاضل، تهران: کتابفروشی اعلمی.*
- ابی مخنف، لوط بن یحیی (۱۴۰۴)، *مقتل الحسین، بیروت: مؤسسه الوفا.*
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، *نخستین گزارش مستند از نحضت عاشورا یا وقعه الطف، تحقیق هادی یوسفی غروی، ترجمه جواد سلیمانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).*
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۸)، *انساب الاشراف، تحقیق عبدالعزیز الدوری و احسان عباس، بیروت: نشرات الاسلامیه و دارالنشر فرافتش بقیسبان.*
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، *انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار زرکلی، بیروت: دارالفکر.*
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸)، *فتوح البلدان، تعلیق رضوان محمد رضوان، بیروت: دارالکتب العلمیه.*
- بلعمی، ابوالفضل (۱۳۷۳)، *تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، ج ۳ و ۴ و ۵، تهران: البرز.*
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷)، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، قم: انصاریان.*
- حسینی القزوینی، عبدالکریم (۱۳۶۲)، *چهره حقیقی قیام حسینی در آینه اسناد تاریخی، ترجمه علی علوی، تهران: نشر کوکب.*
- دوایت، م. دونالدسن (۱۳۸۴)، *«امام علی اصغر زین العابدین»، ترجمه عباس احمدوند، فصلنامه تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، ش ۲۱.*

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸). *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر و جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۶). *بامداد اسلام*، تهران: انتشارات صائب.

شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۸). *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران: علمی و فرهنگی.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷). *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

فلاح زاده، احمد (۱۳۸۹). «جایگاه و نقش آل زبیر در تاریخ اسلام»، فصلنامه تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، س ۱۱، ش ۴۴ - ۴۳.

فیاض، علی اکبر (۱۳۸۸). *تاریخ اسلام*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

گردیزی، ابو سعید عبدالحی (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

محلانی، هاشم رسولی (۱۳۷۷). *خلاصه تاریخ اسلام (خلاصه‌ای از زندگانی امام حسین (ع))*، ج ۳، تلخیص محمد علی چنارانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

مختار لیشی، سمیره (۱۳۸۷). *مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسیان*، ترجمه و تعلیق کاظم طباطبایی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۴۰۹). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم.

مقدسی، طاهر بن مطهر (بی تا). *البداء و التاريخ*، بور سعید: مکتبه الثقافه الدینیه.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲). *وقعه الصفین*، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره.

نویری، شهاب الدین (۱۳۶۴). *نهایه الأرب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیرکبیر.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا). *التاریخ الیعقوبی*، بیروت: دارصادر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *التاریخ الیعقوبی*، بیروت: دارصادر.

